اندیشیدن با پتک

این جهان با کسی شوخی ندارد

سهند ستاری

■ چقدر ملال‌انگیز است برخوردهای نزدیک در کلان‌شـهری که در آن خبری از اجتماع شهری نیست و هندسه شهری به سبب فقدان یک فقدان، اعتراض را به ابتذال بدل می‌کند. در این شهر پدر پس از کشـته شـدن در مقام پدر باز می‌گردد و مردم با خودآیینی‌شان به دنبال یافتن راه‌حل نهایی هستند. در این شهر اگر در خانه بمانی از واقعیت خفه خواهی شد؛ پس سراسیمه به خیابان پرتاب می‌شـوی تا خود را در خاطره‌ها جای بگذاری. در گذشته‌ای که همچنان در آن زنده‌ای و مدام علت و سـبب مرگ را در آینده جست‌وجو می‌کنی. به گذشته‌ای فکر می‌کنی که بنا بود در آینده رخ دهد اما با یادآوری بدترین روزهای زندگی‌ات، به دنبال امری مطلوب برای اکنون هستی. درست در همین لحظه پرتاب است که به قول بدیو ما علیه «وسواس طلب امنیـت» تاس می‌ریزیـم. از این رو تعامل مجموعه سوداگری، ارتباطات، تقسیم کار تکنیکی و وسواس امنیت در مقابل مجموعه منطق، کلیت، ریسک و شورش نامشخص باقی می‌ماند. سنت‌ها به دنبال از هم‌گسـیختگی و البته در پی انباشت فرهنگ اعـداد و کدها، با هر نوع عینی شـدنی وضعیت فعلی را به ازخودبیگانگی می‌رسانند. یک صبح تابستانی هنگام رفتن به سر کار اگر به سمت یکی از ایسـتگاه‌های مترو بـروی، اولین برخورد با جامعه شـهری را معمولا با ایـن دیالوگ آغاز می‌کنی: «آقا اجازه بده اول پیاده بشـن، بعد شما سوار شـو.» هنگامی که اپراتور مترو، نام ایستگاه بعدی را گزارش می‌دهد بحث از گرانی، فرهنگ و سیاست و غیره باز می‌شود. پیر و جوان با تشریح و ابداع «اولین‌ها» خود و وضعیت‌شان را متفاوت از وضعیتی که در آن قرار دارند نشان می‌دهند. از تمدن و گذشته‌شان گرفته تا اخبار روزمره، همگی مجـال یک بحث انتقـادی را فراهم می‌کند. آنها دست به انتقاد می‌زنند و گمان می‌کنند تنها نقد آنها تصور «هسـتم» را قوام می‌بخشد. اما آیا این انتقادات به شخص است یا فرد، یا دشمن یا صرفا یک وضعیت؟ خودآیینی شـهروندان، درست در همان جایی که مرز میان ساحت خصوصی و حوزه عمومی است ناپدید شـده و دوباره‌زایی می‌شود. شهروندان از طرفی توسط وجود بیولوژیکی‌شان که چیزی جز لاشـه گوشـت و پوست‌دار نیست در قلمرو سـرزمین هولناک ناخودآگاه مسـتقر شـده و از سـویی دیگر هویت نمادین‌شان که به واسـطه نظم هندسه شـهری بر آنها دیکته شده اسـت شـکاف میان خود و خیابان‌های شهر را با خودآیینی‌شـان پر می‌کنند. این شکاف همواره وجـود دارد. بـا این حال هویـت نمادین به رغم تحمیلـی بودنـش تنها از طریق عمـل می‌تواند تغییر کند. پس در چنین شـهری هویت نمادین مادامی که با وجود تجربی یکی نشود مجال زنده بودن نخواهد داشـت. بر همین اساس ایدئولوژی برای ما به دنبال بازنمایی چیزهایی خواهد بود که ظاهرا بناسـت حضور داشته باشد. این ایدئولوژی با خوانش منفی «مارکس» از ایدئولوژی متفاوت اسـت. در ایدئولوژی شهری که ما ترسیم کردیم الزاما همـان چیزها به نحوی پاره‌پـاره بازنمایی خواهد شـد و در یک جریان افسـرده و سرطانی بـه بازنمایی دسـت‌چندم خواهد رسـید. برای ایـن منتقدان در شـهر که سـراپا از فهم عرفی (common sense) تبعیـت می‌کنند ماهیت ایدئولوژی جزمی را با اصطلاح عجیب و غریب نقد منصفانه یا نقد سازنده همراه می‌کنند. در حالی که دست‌کم حقیقت مدرن خود، گواهی می‌دهد که یگانه نقد واقعی همانا نقد تخریبی است. در واقع اگر نخواهیم نقدمان به یک ابزار تبلیغاتی و تزیینی بدل شود و صرفا ویترین هندسه شهری بورژوازی را شـکل دهد باید نگرش انتقادی خودمان را بر نقد تخریبی سوار کنیم و فریب اسطوره جدید و مسخره‌ای به نام نقد منصفانه را نخوریم.

متاسفانه در شهر ما هر نوع نقد بی‌پروا و صریح را پیش‌قراول حمله به شـخص می‌دانند. آنها دچار خلط وجود شخصی‌شان با هویت نمادین‌شان شده و در اینهمانی سـاحت بودن‌شـان همواره از توهم ابتدایی توطئه رنج می‌برند و چنین خیال می‌کنند که بناست جایگاه نمادین آنها جاودانه بماند و به هیچ عنوان تغییر نکند.

از این رو نقد که اساسا عمل و کنشی بورژوایی و مربوط به شهر است به رغم محافظه‌کاری‌های ناخودآگاه طبقه متوسط، برای مناسبات بورژوایی از شکل عریان خود فاصله می‌گیرد و تلویحا جای خود را به اصطلاح مسخره نقد منصفانه و سازنده می‌دهـد. اما فرآیند نقد منوط به چه شـرایطی است؟ چراکه باید پذیرفت قلمرو نقد در نهایت به پایان می‌رسد و همگی مجاب می‌شویم با مکثی خاص در عبارت مارکس، به جای مواجهه صرف با واقعیت، با خود امر واقعی به معنای لکانی روبه‌رو شویم. این به آن معناست که درست لحظه‌ای که امکان‌های نمادین ما به آخر می‌رسد و پرتاب‌های فکر با شکافی بزرگ و ترسناک روبه‌رو می‌شود من و تو و طبقه اجتماعی‌مان در وضعیتی بین‌الاذهانی به حیات متناقض و انتزاعی خود ادامه می‌دهیم و نقـد را تا به آنجـا ادامه می‌دهیـم که به قول آگامبـن اکنون خود انسـانیت نیز به یک طبقه خطرناک بدل می‌شـود. پس یک مکان خالی و یک جایگاه انتزاعی و توهم توطئه، همه نقد ما را در بر می‌گیرد.

عکس: Gilbert Garcin

تجربه مرگ و جهش محافظه‌کارانه خیال

هرگز از مرگ نهراسیده‌ام

مریم هاشمیان: مرگ را بسـیاری از ما پیش از وقوع، در ساحت خیال زیسته‌ایم. در فضای خموده و رنج‌آلود زمانه و حیات فردی، مرگ چه بسا مطلوب باشد. چه در -رو-ای است؛ گریزگاه مخمصه‌های بودن. و شاید آخرین التیام. اما این آخرین التیام در ذات خویش واجد عنصری است که آن را از مقوله تسکین بیرون می‌کشد. مرگ و تجربه مرگ از وضعیت‌های مرزی و پایانی اگزیستانس است؛ مواجهه با پایان قطعـی و واقعی من. و همین‌جاسـت که مرگ از زمره تسـکین‌ها بیرون می‌جهد. تسکین در زمان حیات مفهومی تواند داشـت: تداوم حیات به صورتی مطلوب‌تر و تهـی از درد به مدد عنصری بیرونی یا درونی؛ عنصری کـه از بنیـان بر تداوم زندگی مبتنی اسـت. امـا مرگ با نقطه گذاشتن بر انتهای پرسشی دردناک، امکان هرگونه پرسـش و پاسـخ را از میـان برمی‌دارد. با رخـداد مرگ، پرسشی ناظر بر زندگی در کار نخواهد بود اما وقوف به این امر، خود موجد پرسشـی به مراتب دشوارتر خواهد بود؛ پرسشی معطوف به ماهیت مرگ و آغاز نیستی.

■■■

نیستی از آنجا که هست نیسـت، نه آغازی دارد و نه پایانی. در واقع، ذهنیت انسـانی که بنا به یک اینرسـی روانـی که کارکردی مبتنـی بر عادت و اسـتمرار دارد، نمی‌تواند نیسـتی یا به عبارتی پایان هسـتی و استمرار را بفهمـد. هرگونه تخیل و تصـوری در این باب همواره فاصله‌ای زیباشـناختی با چونی امر تخیل‌شده دارد چه در اینجا کیفیت امر تخیل‌شده از بنیان، با تجربه زیسته و ساختار زمانی-مکانی ذهنیت انسان متباین است. پس این واپسین التیام، تنها در وهم، التیام تواند بود و خیال، همواره در تجسم تصویری از مرگ، جهشی محافظه‌کارانه دارد؛ جهشی که با عطف توجه به پایان پرسش‌ها از آغاز پرسشـی موحش می‌گریزد؛ جهشـی که با تصور پایان، تجربه واقعی مرگ را برای غریزه زندگی‌خواه محو می‌کند تا آنجا که نهایتا خود این کارکرد خیال، به خدمت زندگی درمی‌آید چراکه با بازسـازی وجه مطلوب امری خطیر، میل به مرگ را به صورتی بی‌مخاطره ارضا و با محو وجه دردناک آن، گونه‌ای زیسـتن بدلی در مرگ را برای فرد ممکن می‌کند. زیسـتن در مرگ، محال یا دست‌کم امر دشـواری اسـت که ذهنیت غالب و البته قالبی، خواهان مواجهه رو در رو با آن نیست. اما باید پرسید ذهنیت خاص و اندیشنده، خاصه در سنت ایرانی/شرقی، آیا در نهان در پی همین غایت نیست؟ در خیال، رخداد مرگ، حتی اگر به دشواری تصور شود، ادراک حسی و غریزه زندگی را دور می‌زند و بدون درگیر کردن و آزردن این دو عنصر حیات، مرگ را واجد حاشیه‌هایی بسا دلخواه می‌کند: تصور من پس از مرگم: تداوم بودن من در رویدادهای پس از مرگ و زندگی آدمیان دیگر. این تجربه خیالی، اساسا متفاوت است از تجربه واقعی مرگ؛ یعنی جایی که «من» با پایان قطعی هسـتی و با وارونگی ساختار مالوف زمانی-مکانی ذهن خویش روبه‌رو است؛ آنجا که هر تسکینی در مهابت امر واقع، رنگ می‌بازد دیگر نه خیال، که حواس و هستی عریان، درگیر است. زین‌قبل، خواست مرگ -این واپسین میل- به این صورت یعنی به صورت امری شـخصی اما عمومی‌شده، در مواجهه با خواست زندگی خواستی کاذب به‌نظر می‌رسد.

ایـن نوشـته و مدعـای آخرینـش منکـر واقعیت مرگ‌اندیشـی و خواسـت‌های معطوف به مرگ نیست بلکه مقدمه‌ای اسـت در حکم بستری برای پرسش‌های بنیادینی که پاسـخ به آنها مفصل بازوی روان-تاریخ من و ماسـت. یک وجه ضرورت چنین کاوشی را می‌توان و باید در زمانه‌ای جسـت که دست‌کم متفکرانش همواره از مرگ گفته‌اند و نیز در سـنتی که «مرگ‌اندیشـی» را چونان پاره‌ای همیشـگی از خویش تا امروز حمل کرده است. گیرم تفکر در باب مرگ، منحصر به سنت شرقی/ایرانی تفکر نباشد -که نیست. از آنجا که عموما هر ذهنی که در عمل، دسـت به خودکشی نمی‌زند در دشوارترین وضعیت‌های حیـات نیز صرفا با تخیل مرگ، به خدمت زندگی می‌آید، می‌توان پرسید ذهنیت مرگ‌اندیش ایرانی آیا در گذشته یا امروز پاسدار زندگی بوده است یا مرگ؟ آیا نقاب مرگ‌اندیشی گونه‌ای فریب زندگی‌خواهانه است؟ -فریبـی که ما بیش و پیش از دیگـران خود به صداقت دروغین آن باور آورده‌ایم؟ در این صورت آیا می‌توان امکان مـرگ نمادین را به چالش کشـید؟ و در غیراین صورت تفکیکی میان مرگ‌اندیشی اصیل و بازی مرگ/زندگی – گونه‌ای نمایش زیستن در مرگ به سود زندگی- ضروری به نظر می‌رسد.

نهایتا مطلوب این نوشته نمی‌تواند جز پایان ماجرای اصالت‌دهـی به مرگ یـا زندگی صرف باشـد؛ گونه‌ای پرسـش از تفکری که زندگـی را چونان امری مقدس بر سـر میل ثانوی مرگ می‌کوبد و خودکشی /اتانازی و... را کتمان حیات، تلقی می‌کند یا تفکری که مرگ را چونان خواستی اصیل در دل زندگی می‌جوید. گویی میل مرگ، تداوم خواسـت و میل است یا غایت زندگی؛ تفکری که از اسـاس چه بسا واکنشی اسـت به درک همه‌جانبه و عمومی هیچ مطلق. و نیز تفکری که در پی یافتن اصول پیشینی یا متافیزیکی ناظر بر حیات و مرگ آدمی است. این پیشـاپیش، رد هرگونه ارزش‌داوری اخلاقی مرگ و زندگی است.

بی‌خویشتنی روشنفکر محفلی

ادامه از صفحه۹

آنچه او کسب می‌کند آگاهی‌هایی است که به تملک درمی‌آورد بدون اینکه توانایی رویکـردی انتقادی به آنها داشـته باشـد. آگاهی‌هایـی را که بـه تملک درنمی‌آورد نیـز در فقدان رویکرد انتقادی او فقط از سـوی او طرد و نفی می‌شوند. پـس از به‌تملک‌درآمده‌هـا و از به‌تملک‌درنیامده‌هایـش فقـط می‌تواند حرف بزنـد. ذهن او انباشـته آگاهی‌های پراکنده‌ای اسـت که نه بـه کار داوری هدفمند می‌آیند و نه سمت عمل متحول‌کننده‌ای را نشان می‌دهند. بنابراین او از انباشـتگی آگاهی‌هایـی کـه به صـورت داوری‌های کلـی (تز) ارایه می‌دهد فقـط می‌تواند در جهت برآوردن منافع شـخصی (شـخص خودش) و خصوصـی (محفل خودش) اسـتفاده کند. اما اینها چـه منافعی‌اند؟ می‌توان نمونه‌هایی از چنین منافعی را برشـمرد: مثلا اثبات خود به دیگران به عنوان روشـنفکر آگاه و اعمال نفوذ بر آنان. ارعاب دیگـران مخالف‌خوان و واداشـتن آنان به پذیرش همه‌چیزدانـی خـود. حفظ ایـن داوری دربـاره خود که همچنان به هویت روشنفکری پایبند است. خوش‌گذرانی در محافل روشنفکری از طریق کمک به پیشبرد سمفونی گپ. برخوردار شـدن از حدی از خودشـیفتگی که بسیار به آن نیازمند اسـت. حفظ خـود در لحظه حال از طریق ادامـه حـرف و از این طریق بی‌خیالی نسـبت به دغدغه آینـده. بهانه‌جویـی بـرای خلوت‌گزینـی بـه بهانه مثلا مطالعـه و از پذیـرش مسـوولیت‌های اجتماعی و حتی خانوادگـی خود شـانه خالی کردن؛ ادعای اینکه مسـاله مـردم و جامعه دغدغه فکری اوسـت و بـه همین دلیل می‌خواند، می‌اندیشـد و البته حـرف می‌زند؛ برخورداری از این فرصت که در محفل روشـنفکری اطفای شـهوت کلام و پرگویـی‌اش را لباس «بحث» (مباحثه) بپوشـاند. لاپوشـانی سترونی فکری. احساس دسـتیابی به حاصلی در زندگی بی‌حاصل روشـنفکری خویـش. ایجاد رفاقت آیینـی در محفـل و پوشـاندن تنهایـی درونـی و... اما مهم‌ترین اسـتفاده‌ای کـه او از آگاهی‌هـای خود می‌برد توجیـه بی‌عملی‌اش اسـت. با همین توجیه اسـت که او همواره روشنفکر حوزه شخصی و خصوصی باقی می‌ماند. روشـنفکر محفلی همواره از حوزه عمـل کناره می‌گیرد. برای او همیشـه انجام هر اقدامـی و ایجاد هر تغییری یا خیلی زود اسـت یـا خیلی دیر. او همواره دسـتی دور بر آتش عمل دارد. امروزه نیز او از فرصت کافی برای توجیه کناره‌گیری از عمل و حاشیه‌نشـینی‌اش برخوردار شـده اسـت، چراکه چپ و راسـت، این بحث محفلی درگرفته است که حرکت‌های رادیکال بی‌ثمر است و همچنان این بحث محفلی که اصلا همه تغییرطلبی‌های کلان ناشی از فکر ایدئولوژیکی اسـت. چنین که باشد او فرصت می‌یابد ناتوانی خود از تصمیم‌گیری و عمل و از حاشیه‌نشینی‌اش را تا سطح نظریه اعتلا دهد و «تحلیل» کند که حالا وقت عمل نیسـت. او همواره استاد از دسـت دادن لحظه‌های عمل است. اما این کناره گرفتن از عمل و در حاشیه حوزه عمومی جامعه ماندن روشـنفکر محفلـی را نباید صرفا با ترس و مسوولیت‌ناپذیری او توضیح داد. روشنفکر محفلی مدام از مشکلاتی می‌نالد یا مشکلاتی را بهانه می‌آورد که دسـت و پای او را برای عمل بسته است. این به‌سادگی به ترس از عمل یا مسـوولیت‌ناپذیری او تعبیر می‌شـود. اما این ناشـی از اسارت او در آگاهی‌هایی هم هست که اصلا قابلیت برانگیختن عمل موثری در او را ندارند. روشـنفکر محفلی دانا نیست و دغدغه دانایی ندارد.

دانایی: دانایی حاصل ترکیب و یکپارچه‌سازی سه جنبه شـناختی، عاطفی و کوشـایی قابلیت‌هـا و توانایی‌های انسـان اسـت. جنبه شناختی همان رسـیدن به داوری عینـی از موضـوع، وضعیـت و رویداد اسـت مبتنی بر واقعیـت خود آنهـا. جنبه عاطفی معـرف وجه اخلاقی دانایی اسـت؛ وجهی که بـه داوری او اعتبـار هدفمند بودن مطابق با نظام ارزشـی-عاطفی فرد می‌دهد. جنبه کوشـایی نیز بیان‌کننده هم اشتیاق تا به آخر به دانایی اسـت و هم سمت‌گیری عملی او مطابق با تصمیم‌گیری ناشـی از داوری هدفمند. این داوری هدفمند اسـت که سـمت فعالیت عملی آگاهانه را زمینه‌سازی می‌کند. از این‌رو، دانایی، قرار گرفتن در آستانه عمل و ایجاد تغییر اسـت. با این توضیح می‌توان دریافت که دانایی آخرین گام در مسیر برساختن داوری برای تصمیم‌گیری عملی و آگاهی نخستین گام آن اسـت. روشنفکر آکادمیک-سیاسی با این ویژگی اصلی شـناخته می‌شـود که «دغدغه دانایی» دارد. دغدغـه دانایی به این معنا که روشـنفکر در برابر موضوع یا وضعیتـی همواره خود را در برابر پرسشـی می‌یابد که ادامه زندگی‌اش به یافتن پاسـخی حقیقی برای آن وابسته است. دغدغه، تلاش برای تبدیل اضطراب و اشتیاق خود از مواجهه با موضوعی به یک پرسـش اسـت؛ پرسشی که تا روشنفکر پاسـخی برای آن نیابد، نمی‌تواند بر آشوب وجودی‌اش غلبه کند. پاسـخ را که بیابد در آستانه تصمیم‌گیری و عمل قرار می‌گیرد؛ در آستانه تغییر خود و موضوع یا وضعیت. دستیابی به این پاسخ اما به‌معنای تحلیل مشخص از شرایط مشخص است. روشنفکر محفلی، به‌کل، فاقد این توانمندی است.

همین که پذیرفته شود دغدغه دانایی پیوسته پرسشگری را زمینه‌سازی می‌کند پذیرفته می‌شود که این دغدغه همواره روشـنفکر را رودرروی نادانی‌اش قرار می‌دهد. اما قرار گرفتن روشنفکر آکادمیک-سیاسـی رودرروی نادانی‌اش انتخاب او نیسـت زیرا، در اصل، رویارویـی با نادانی یکی از ویژگی‌های دانایی است. دانایی همواره هم‌مرز با نادانی است زیرا فقط با تسخیر محدوده‌ای از قلمرو نادانی متحقق می‌شود. روشنفکر آکادمیک-سیاسی از رویارویی با نادانی خود استقبال می‌کند. روشنفکر محفلی از این رویارویی می‌گریزد.

■■■

در این مقدمه به سـنجش روشنفکر محفلی و روشنفکر آکادمیک-سیاسی پرداختم و مهم‌ترین تمایز آنان را توضیح دادم. آنچه از این پس می‌آید در چند مقاله، در هریک، یکی از تمایزات این دو گروه روشنفکران را بررسی خواهم کرد: «اثبات خود به دیگران یا اثبات خود به خویشتن»، «مصرف اندیشه با تولید فکر»، «باندبازی آیینی یا رفاقت انتقادی» و...

اخبار اندیشه

برنامه درسگفتارهای خرداد و تیرماه «موسسه پرسش»

از فلسفه تا سینما

■ موسسه علمی پژوهشی پرسش در دوماه اخیر روزهای شـنبه از سـاعت ۱۷ الی ۱۹ و در دو سالن آن به صورت همزمان «مازیار اسـلامی» درباره «رئالیسـم در سینما» سخن گفته و «علی معظمی» «اشتراوس و فلسفه سیاسی باستان» را تدریس خواهد کرد. یکشنبه‌ها «مراد فرهادپور» ذیل مباحث پاره‌های فکر به فلسـفه «نیچه» می‌پردازد و دوشـنبه‌ها نیز ابتدا «خشـایار دیهیمی» در دوره پنجم کلاس‌هایش تاریخ فلسفه سیاسی: تجزیه و تحلیل فلسفه دوران کلاسـیک را تدریس می‌کند و به صورت همزمان در سـاعت ۱۷ صالح نجفی ذیل عنـوان کلی «مارکس و سیاست» که پیشتر مجموعه مباحثی را مطرح کرده بود به «تجربه انقلاب فرهنگی چین و مائو» می‌پردازد. «حسین نمکین» پس از «نجفی» در همان سـالن «مفهوم تجربه در اندیشه بنیامین و آگامبن» را با تاکید بر بحث «بحران تجربه» از سـاعت۱۹ الی ۲۱ بررسی خواهد کرد. روزهای سه‌شـنبه ابتدا در سـاعت ۱۴الی ۱۶ «سـهند عبیدی» تاریـخ موازی تئاتـر و درام را مورد بحث قـرار می‌دهد و سپس از ساعت ۱۷ تا ۱۹ به‌صورت همزمان چهار کلاس برگزار می‌شود: «مصطفی ملکیان» درسگفتاری با عنوان روان‌شناسی اخلاق: جبر و اختیار و مسوولیت‌های اخلاق ارایه می‌کند. «محمدرضایی‌راد» پیرامون «فلسفه تراژدی» سخن می‌گوید. «مسعود علیا» به «لویناس و پدیدارشناسی اخلاق» می‌پردازد و سـرانجام «مهـران مهاجر» موضوع «درآمـدی انتقادی به عکاسـی» را ذیل «شـکل‌گیری؛ نظریه‌هـا و تاریـخ» بررسـی خواهد کرد. چهارشـنبه‌ها «سـیدجواد طباطبایی» فصل جدیدی از مباحث مربوط بـه تاریخ اندیشـه سیاسـی را بـا تاکید بـر «گفتارهای ماکیاولی» باز می‌کند که ظاهرا دومین مجموعه از مجموع درسـگفتارهای پیشـینش در این حوزه به‌شمار می‌آید. «حمیدرضا آتش‌برآب» در این دوره قرار است در تدریس مباحث مربوط به ادبیات روسـی موضوع «مایاکوفسکی» اتوبیوگرافیک را در روزهای پنجشـنبه از سـاعت ۱۴ الی ۱۶ دنبـال کند و «فواد ترشـیزی» نیز به‌صورت همزمان بحثی پیرامون «زمان، تصویر و مطالعات پسااستعماری» را مطرح می‌کند و پیرامون آن سـخن می‌گوید. بنابر اعلام روابط عمومی موسسه پرسش زمان برگزاری درسگفتارهای عبدالله کوثری، امیرعلی نجومیان، حسن مرتضوی، موسی غنی‌نژاد، مسعود نیلی، حمید سوری، هلیا دارابی، علیرضا صحاف‌زاده و سـایر اسـتادان متعاقبا اعلام خواهد شـد. هرکدام از این درسگفتارها بنابر یک سنت پیشینی در چهار جلسه تدارک دیده شـده و علاقه‌مندان می‌توانند جهت اطلاع از نحوه حضور در جلسات با روابط عمومی موسسه با شماره ۵-۸۸۶۵۸۶۰۳ تماس بگیرند.

جدول ۱۵۵۴

افقی:
۱- دارای مدرک لیسانس- کتابی از محمد علی جمالـزاده ۲- قبل از افاده- موسـیقیدان آلمانی- بشـارت‌دهنده ۳- پسر گودرز در شـاهنامه- موجودات و مخلوقـات- بالاپوش بلند ۴-کرگدن- پسـر مازنی- رطوبـت ۵- فراوان- کیف لاتیـن- نام یک مصدر ۶- شـهر و تیـم فوتبالی در فرانسه- بزن بزن- خالص ۷- دریا- موی گردن شیر- خوردن با حرص ۸- جد رسـتم- حیرت و شگفتی- نام سـتاره‌ای در صورت مراه السلسه- کلمه پرسشی ۹- جایی که اسیران را نگه‌داری می‌کنند- پیوند- بالا آمـدن آب دریـا ۱۰- واحد وزن- سـرزمین- رنگ قهـوه‌ای مـات ۱۱- کفش چوبی- رانـدن بی‌ادبانه- خواندن قرآن با صوت ۱۲- حرف فاصله- جوشـان و خروشـان و از روس آمده- دستگاه ذخیره عکس در رایانـه ۱۳- درج کردن- روبـه‌رو- دریاها ۱۴- باطل- گشایش- کوهستانی درآمریکای جنوبی ۱۵-از صحابه پیامبر- نوشته‌ای از جلال آل احمد

عمودی:
۱- بـه عنوان نماد اشـتهار و معروفیت به‌کار می‌رود -خارج کردن، لغو کـردن ۲- جمله قرآنی- از مصالح پر مصرف ساختمانی- غیرمناسب ۳- شهری در آرژانتین- باره- واحد قدیمی اندازه‌گیری وزن ۴- وسـطی- پارچه ابریشمی-شیار باریک ۵-تکبر، غرور-تلخ-بخیل‌تر-تکرار یک حرف ۶- تکیه کردن- قلوب- قوم مغول ۷- ستاره‌ای خرد- نیم صدای گوسفند- مزه فلفل- درنگ ۸- علامت فاصله که بین جمله‌ها وکلمات گذاشـته می‌شـود- امتزاج آب با جسـمی ۹- واحد پول کرواسـی- امتها -کارتن باز نشده- حرف دوم یونانی ۱۰- تاثیر- عقیده- زبانه آتش ۱۱- تنها- ناتمام- تپانچه- نخستین شهید کربلا ۱۲- پیش درآمد غم- شهری در روسیه- کفش روستایی ۱۳- جامعه‌شناس فرانسوی- به‌هیچ وجه- از جان گذشته ۱۴- ناممکن- خوراکی از تخم‌مرغ- گیاه خضاب ۱۵- شهر صیفی‌جات- ویراستن

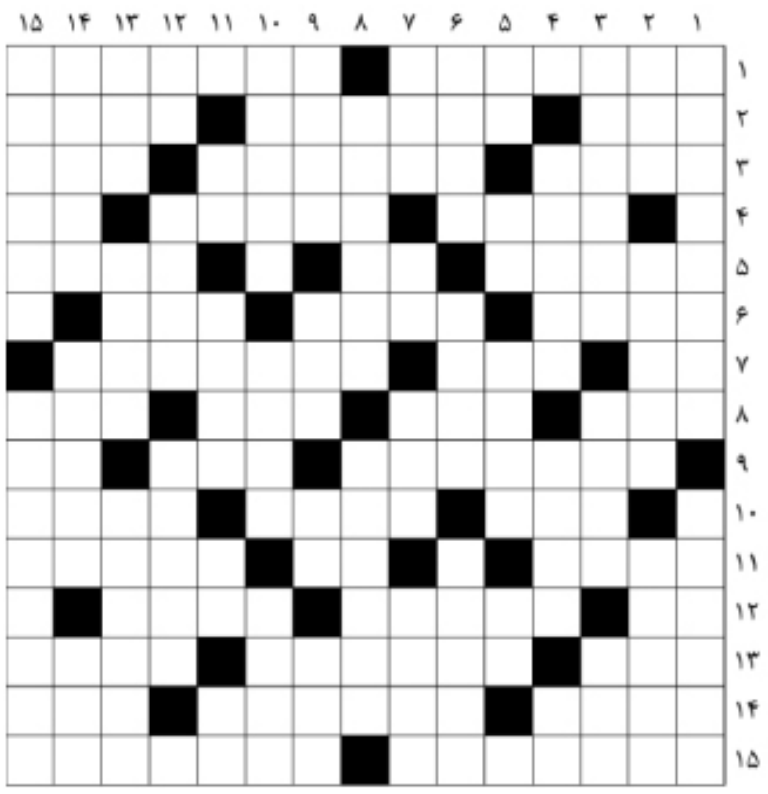

حل جدول ۱۵۵۳

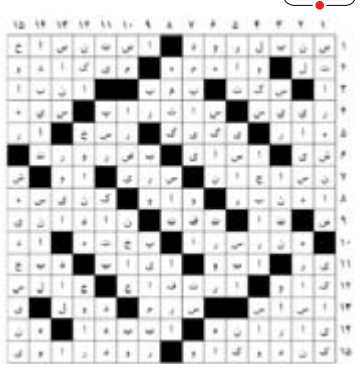

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

سودوکو ۵۵۸

				۴	۷	۱	۹	۶
۹			۳		۱	۵		۲
۱			۶	۹		۸		۳
۷		۲	۹					۵
	۱		۴	۲		۳	۸	
۴		۳	۸					
۲			۷	۵			۳	۸
۵		۷	۱			۶		
۸				۶	۹			۱

حل سودوکو ۵۵۷

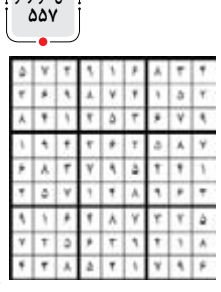

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

سودوکو سخت ۲۰۸

		۲		۸			۹	۳
			۳		۱	۷		
	۱			۵	۲		۸	
۶							۳	۴
			۸			۹	۶	۱
۱	۹							
۹				۳			۴	
	۳					۲		۵
۲	۸			۴	۷			
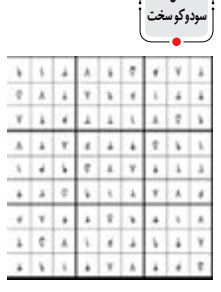
حل سودوکو سخت